

## معرفی کتاب:

سوسن بهار

### دفترک سه چشم

نویسنده: فرشته ساری، برای گروه سنی ج و د، دخترک سه چشم، قصه‌ای بسیار لطیف و، برعکس اسمش که تخیلی است، داستانی بر مبنای واقعیت است. از فرهنگ عزا و خرافه در آن اثری نیست. با نهایت ظرافت، غم و دردی انسانی را بی آن که خواننده را بجزاند، بیان می‌کند و در خواننده احساس هم دردی به وجود می‌آورد. نه دل زدگی و یاس، که تعهد می‌آفریند و هم بستگی. فضایش بسته نیست و به جغرافیای معینی محدود نمی‌شود. با آن که بیان واقعیت است، تخیل و فانتزی ویژه‌ی قصه بودن را به شایستگی در خود دارد. به خانم فرشته ساری به سهم خود تبریک می‌گویم و خواندن این کتاب را به همه‌ی بچه‌ها و پدر و مادرها توصیه می‌کنم. به نامه‌ای از مجموعه‌ی نامه‌های کتاب توجه کنید:

\* \* \*

دوست سه چشم خودم، سلام!  
امروز از مامان پرسیدم که چشم سوم تو، یعنی همان چشمی که به من داده‌ای، کجای صورتت بود؟ مامان گفت که روی پیشانی‌ات بوده، بعدش پرسیدم: "آن وقت‌ها، دوست من، هر چیزی را سه تا می‌دیده؟" مامان گفت: "آره و به گمان برای همین می‌خواستی هرچه زودتر از دست چشم سومش خلاص بشود و حتما خیلی خوشحال شده که اونو به تو داده، حالا بگیر بخواب و استراحت کن." مامان پتو را کشید تا زیر چانه‌ام، در اتاق را بست و نشست به کتاب خواندن. ولی خیلی هم حواسش به کتاب نبود، چون اصلا ورق نمی‌زد. خانم پرستار در اتاق را باز کرد و به مامان گفت: "ظهر دکتر می‌آید روشنک را ببیند." بعد خانم پرستار پرده را عقب کشید و بی صدا از اتاق بیرون رفت. پشت پنجره‌ی اتاق من، افاقای مهربانی است که روزی چند بار به ملاقات من می‌آید و برایم دست تکان می‌دهد. فردا، روز خانم پرستار مهربانی است که قصه‌هایش تو هیچ کدام از کتاب قصه‌های من نیست. شاخه‌ی افاقیا به پنجره کوبید. بلند شدم روی تختم نشستم و برایش دست تکان دادم و از

مامان پرسیدم: "چرا آدم‌هایی که دو تا چشم دارند، هر چیزی را یکی می‌بینند و نه دو تا؟" مامان گفت: "بعدا می‌فهمی، وقتی که بزرگ شدی توی کتاب‌ها می‌خوانی و می‌فهمی." از این "بعدا می‌فهمی" خیلی لجم در می‌آد، راستی تو می‌دانی؟ یک وقت خیال نکنی من از روز اول یک چشم داشتم، مامان همیشه قربان صدقه‌ی چشم‌های سیاه من می‌رفت. می‌خواهی یک چیز بامزه برایت تعریف کنم؟ قربان صدقه‌ی مامان من بعضی وقت‌ها خیلی خنده داره. یک بار لیوان آب از دستم افتاد روی زمین و تکه تکه شد، مامان خیلی هول شد. اول به سر تا پای من دست کشید تا ببیند همه چیز سر جای خودش است یا نه، وقتی که فهمید من سالم هستم، پشت سر هم می‌گفت: "قربان لیوانت بروم که از دستت افتاد؟" حالا چرا اصلاً نمی‌خندی؟ خوب خودت خواستی چشم سومت را بدهی به من. من که دیگر نمی‌توانم آن را به تو پس بدهم، حالا دیدی؟ باید با من آشتی کنی، زود زود جوابم را بده.

\* \* \*

### جنگ

کبوتر سفیدی  
چرخی زد و پر کشید  
یه گوشه توی جنگل  
دستی تمشکی رو چید  
یه قطره خون از اون دست  
بروی برگا چکید.  
رو کاغذ سفیدی  
تو کوچه‌های سنگر  
جمیله کوچولو  
شاخه‌ای زیتون کشید.  
ابر سفید شادی  
تو آسمون آبی  
به خورشید خانوم خندید.

سوسن بهار

\* \* \*

## معرفی کتاب:

سوسن بهار

### آلفونس اوبری کیست؟

پسری ساده و معمولی، که می‌تواند در هر کجای جهان در حاشیه‌ای شهری با پدرش زندگی کند. بزرگ نیست. قوی هم نه. کتک هم نمی‌زند. شاد و بازیگوش است، اما می‌تواند بی‌حوصله، حسود و کمی ترسو هم باشد. از شیخ هم می‌ترسد. کتاب‌های «آلفونس» درباره‌ی بسیاری از چیزها نوشته شده‌اند، از رفتاری‌ها و هیجان‌های روزانه گرفته تا بزرگ‌ترین معماهای زندگی. تمامی کودکان می‌توانند خود را در چهره‌ی «آلفونس» ببینند. شاید به همین دلیل هم او را بچه‌های کشورهای مختلف دوست دارند.

«آلفونس» را گونیا برگستروم، نویسنده و نقاش سوئدی، می‌نویسد و نقاشی می‌کند. اولین کتاب «آلفونس» در سال ۱۹۷۲ به چاپ رسید و تعداد آن تا به حال ۲۴ کتاب شده است. در سال ۲۰۰۲، «آلفونس» به عنوان چهره‌ی یک قصه‌سی ساله شد. در مجموع تاکنون سه میلیون و هشتصد هزار نسخه از کتاب‌های «آلفونس» در سوئد به چاپ رسیده است. با محاسبه‌ی چاپ این کتاب‌ها در خارج از سوئد، این رقم به شش میلیون و هشتصد هزار نسخه می‌رسد. جالب است بدانید، که سالانه حدود یک میلیون از کتاب‌های «آلفونس» هم برای خواندن از کتابخانه‌های عمومی قرض گرفته می‌شود.

### گونیا برگستروم کیست؟

قصه، حقیقت است!

«نه سفر به آسمان‌ها، نه شاهزاده خانم‌ها، نه تصویرهای دل‌فریب، و از همه مهم‌تر نه هیچ دروغ شیرینی! من می‌خواهم داستان‌های واقعی بگویم. درباره‌ی آدم‌های واقعی، درست همان‌طور که ما در زندگی روزمره رفتار می‌کنیم.» این‌ها گفته‌های گونیا برگستروم درباره‌ی خودش و داستان نویسی‌اش برای کودکان است.



درام‌های کوچک در سیاره‌ی روان انسانی! گونیا برگستروم می‌گوید: «درباره‌ی اتوبوس، دل‌تنگی برای یک دوست، ترس از شیخ، کتک کاری، درباره‌ی این که کریسمس تمام شده است. چیزهایی که برای هر کودکی آشناست. اما این جا هم باید چیزی غیر واقعی و غیر قابل انتظاری اتفاق بیفتد!

برای این که درست در میان روزمرگی هم وحشت، دلهره، فریاد بلند و سؤال وجود دارد. ما بزرگ‌ترها اکثر این چیزها را فراموش کرده‌ایم، آن‌جا که با پرداخت کرایه خانه، هزینه خورد و خوراک و هزار چیز دیگر دست و پنجه نرم می‌کنیم.»

از نظر گونیا برگستروم: «زندگی یک معمای شیرین است. پر از امکان و زیبایی! نگاه کنید، که ما از پس چه چیزهایی که بر نمی‌آییم. چیزهایی که هرگز توانش را نداشته‌ایم، که هرگز به آن نیندیشیده‌ایم، یا تصورش را نکرده‌ایم. در طی زمانی که جنگ جنگیده می‌شود، کامپیوتر اختراع می‌شود، و مردم بچه دار می‌شوند، زمان هم چون هزاران هزار سال به جلو می‌رود. این غیر قابل درک است، باور نکردنی است!»

«واقعیت، هم افسانه است. پنداری هر روز جدید است. کودکان این را بهتر از همه می‌فهمند. این ما بزرگ‌ترها هستیم که فراموش کرده‌ایم. من می‌خواهم تعریف کنم، تا بچه‌ها و بزرگ‌ترها به خاطر بیاورند و با هم بخندند. کودکانی که با واقعیت و جادوی زندگی واقعی تغذیه فکری شوند، دارای قدرت دفاعی بیشتری در برابر ناملايمات زندگی می‌گردند.» نویسنده‌ی داستان‌های «آلفونس»، با داستان‌های خود تلاش می‌کند کودکانی قوی‌تر، مبارزتر و گرم‌تر بسازد. کودکانی که روزی صاحبان قدرت می‌شوند! «با این حساب می‌توانم نتیجه‌ی دوم را بگیرم: قوی‌تر، مبارزتر و گرم‌تر، کودکان روزی صاحبان قدرت می‌شوند و یا فقط والدین...»

\*\*\*

گونیا برگستروم در سال ۱۹۴۲ در شهر گوتنبرگ در سوئد به دنیا آمد. و در سال ۱۹۶۶ مدرک ژورنالیستی‌اش را گرفت. از سال ۱۹۷۱ به این طرف، گونیا بیش از سی کتاب هم طراحی کرده است، که خود نویسنده‌شان نبوده است. او از کتاب‌هایش، نمایش نامه هم می‌سازد و ترانه‌های کودکان هم می‌سراید.

\*\*\*